



در زندگی ما هیچ وقت تعریفی از اینکه چه کاری و وظیفه کیست نیست. هر کاری لازم باشد انجام می‌دهیم. هیچ وقت کار خانه و وظیفه یک نفر نبوده است



وظیفه کیست نیست. هر کاری لازم باشد انجام می‌دهیم. هیچ وقت کار خانه و وظیفه یک نفر نبوده است. از راه که می‌رسم، مستقیم می‌روم آشپزخانه! اتفاقاً آشپزی خوبی هم دارم و حاضرم مسابقه بدهم! تا صد نفر را هم کباب کوبیده می‌دهم. از نظر من، زن و مرد مثل دو برادر هستند که اگر هم جهت حرکت کنند، هم افزایی خواهند داشت. صبح که از خانه می‌زنند بیرون، من می‌دانم کار دارد و باید از او حمایت کنم. بدون حمایت من قطعاً ضربه می‌خورد و اذیت می‌شود. شرط موفقیت یک زن این است که همسر همراهی داشته باشد. هیچ وقت با او مخالفت نکرده‌ام. اتفاقاً هر وقت خواسته است کاری انجام دهد، همراه او بوده‌ام.

خانم جمیلی: وقتی بچه‌ها کوچک بودند، فشار زندگی روی دوش مهدی بیشتر بود و وقتی من نمایندگان‌های خارجی یا سفر می‌رفتم، کل بار زندگی به دوش او بود. مادرها خیلی کمک می‌کردند ولی کار اصلی با خودش بود و همیشه من را همراهی می‌کرد تا با خیال راحت به کارم برسم. مانع شدن زندگی را سخت می‌کند، چه از طرف مرد چه از طرف زن. ما هیچ وقت مانع هم نبودیم.

آقای حیاتی: در زندگی ما هر وقت حرف از توسعه بوده همراهی کرده‌ایم و اتفاقاً بچه‌ها را هم با خودمان همراه کرده‌ایم. به من می‌گویند دانشمند خانه! هر وقت می‌خواهند در همایشی یا دوره‌ای شرکت کنند، ثبت نام با من است. همسرم خیلی وقت‌ها کارها را خودش شروع می‌کند و بعد توپ را توی زمین من می‌اندازد. وقتی ادامه تحصیل داد، برای ارشد و دکتری در پروژه‌ها همکاری از دستم برآمد برایش انجام دادم. به این فکر نکردم که خودش خواسته و خودش باید پیش برود! کلاً در زندگی هر جا که احساس کرده‌ام یک کاری را باید انجام بدهم انجام داده‌ام. از نظر من، او یک زن خستگی‌ناپذیر است که هیچ وقت آرام نمی‌گیرد و برایش خط پایانی وجود ندارد.

انداختیم و چون از نتیجه آن چندان مطمئن نبودیم، کارخانه نخریم کنارش راه انداختیم تا تکفای مخارج زندگی را بدهد. شرکت چوب پلاست به عنوان یک شرکت دانش بنیان در سال ۹۲ معرفی شد و مدتی در پارک علم و فناوری مشغول به کار بودیم ولی بعد که کار را گسترش دادیم، کارخانه را سمت چناران مستقر کردیم و الان هجده نماینده داخل کشور و سه نماینده خارج از کشور داریم.

خانم جمیلی: زندگی مادر همین فعالیت هاست. با هم حرکت می‌کنیم. خیلی‌ها به ما می‌گویند که می‌خواهید زندگی را شروع کنید! فکر می‌کنند اینکه فقط در خانه و کنار هم باشیم زندگی می‌کنیم ولی همراهی مادر همه زمینه‌هاست. خیلی وقت‌ها من نبوده‌ام و مهدی خلأهای زندگی را پر کرده است. مهمان داشته‌ایم و جلسه داشته‌ام و او همه کارهای خانه را روبه راه کرده است. البته که بعضی وقت‌ها من عذاب وجدان می‌گیرم و چند مدل غذا درست می‌کنم ولی همیشه نبوده است. الان بچه‌ها از راه که می‌آیند، از پدرشان می‌پرسند غذا چه داریم! البته دست پخت خیلی خوبی هم دارد. من این زندگی را می‌پسندم. به نظر من بچه‌ها هم باید این مدل زندگی می‌توانند الگو برداری کنند. اینکه مادر نبال اهداف مشترک هستیم و مانع هم نمی‌شویم نکته‌ای است که با صد کتاب هم نمی‌شود آموزش داد.

آقای حیاتی: همسر دست پخت خوبی دارد اگر غذا درست کند! در زندگی ما هیچ وقت تعریفی از اینکه چه کاری

شروع کردیم. یک اتاق بیست متری کوچک که هیچ امکاناتی نداشت. پسرم علیرضا هم در همین خوابگاه که بودیم به دنیا آمد. زندگی مشترک را از آنجا شروع کردیم و اتفاقاً هم زمان با پایان دوره کارشناسی مهدی، کارشناسی ارشد رشته نساجی هم در دانشگاه اصفهان آمد. او هم به خاطر من ماند تا درسم تمام شود. خودش هم ادامه تحصیل داد. نگاه ما به زندگی با دانشجویان الان فرق داشت. دو تا ۲۴۰ ساعت برای کارورزی رفتم. یادم هست اولین حقوقی که گرفتم ۶۳۰۰ تومان بود که برای هفت روز کار به من داده بودند. کارم را در کارخانه از بیست و سوم ماه شروع کرده بودم. تمام ۶۳۰۰ تومان را تا به خانه برسم خرج کردم. کلی خوشحال بودم که حقوق گرفته‌ام.

آقای حیاتی: همسرم دقیقاً همان کسی بود که من می‌خواستم. هم رشته بودیم و خیلی از درس‌ها را به خاطر او که می‌خواستم یادش بدهم، دوبار پاس کردم! در پروژه‌ها با یکدیگر همکاری می‌کردیم. از جرئت و جسارتی که داشت خوشم می‌آمد. دقیقاً نقطه مقابل من است. من تا آخر یک حرکت مشخص نباشد سراغ آن نمی‌روم ولی او هر کاری را که اراده کند انجام می‌دهد. مشورت می‌کند و نظرات من و دیگران را می‌گیرد ولی در نهایت خودش تصمیم می‌گیرد چه کند. اهل ریسک است و قوه اجرایی خوبی دارد. خیلی وقت‌ها برای برنامه‌هایی که داریم من بخش محتوایی را برمی‌دارم و او وسط میدان می‌رود. ما سال ۷۲ زندگی را در اصفهان شروع کردیم و تا سال ۷۵ که خانه گرفتیم در خوابگاه بودیم. همان سال طرح کارشناسی ارشد من در جشنواره خوارزمی مقام آورد و کارخانه‌ای مشترک در اصفهان راه انداختیم. من صنعت را خیلی دوست داشتم. هم زمان در دانشگاه یزد و اصفهان هم تدریس می‌کردم تا اینکه سال ۷۷ به مشهد برگشتم. مدتی در کارخانه‌ها مشغول به کار شدیم ولی نظر ما این بود که برای خودمان کار کنیم. این شد که سال ۸۹ کارخانه را با هم راه انداختیم. با حقوق دانشگاه و تدریس، این مجموعه راه را